

يك تصنيف قديمى شيرازى

از يحيى ذكاء

قبل از آنکه مردم پیش آمدهای مهم تاریخی، از غلبه و شکست یاد استانیهای حماسی و عشقی، را بر روی الواح گلی و سنگی و فلزی یا پوست و کاغذ ثبت نمایند، آنها را در لوح خاطر خویش ضبط نموده زبان بزبان بازگو کرده برای نسلهای آینده بیادگار میگذاشتند و چه بسا برای سهولت حفظ آنها در خاطر، داستانیها و خاطره ها را بصورت شعر و ترانه در آورده و بتناسب در مراسم مذهبی و جشنها و بزمهای عمومی برای تحریض و تشجیع دیگران همراه با موسیقی و آواز میخواندند. قرنهاراه حفظ وقایع شکفت تاریخی و داستانیهای مذهبی و عشقی جز این نبود و حتی بعدها هم که ثبت و ضبط وقایع بر الواح و بالاخره بر روی کاغذها و کتب معمول گردید باز هم این رسم و عادت دیرینه متروک و منسوخ نگشته همراه با وقایع نویسی رسمی بسیر و حیات خود ادامه داد. سالهای سال کسانی بی آنکه نامی از آنها در میان باشد یا شخص آنها معروف و شناخته گردد بسیاری از پیش آمدهای محلی را با آهنگ و وزن بصورت سرود و تصنیف در آورده، میان طبقات مختلف مردم منتشر میساختند.

و میتوان گفت این رسم اختصاص بیک قوم و نژاد معینی نداشته در میان همه ملل روی زمین ساری و جاری بوده است .

در ایران پیش از اسلام، اشعار هجائی آن زمان نظیر اشعاری بوده است که ما امروز آنرا تصنیف مینامیم یعنی همان اشعار و تصانیفی که هنرمندانی چون باربد و نکیسادر دربار شاهان ساسانی و در مجالس بزم باهنگ موسیقی میخواندند، ولی متأسفانه امروزه از اصل یا مضمون آن همه تصانیف درباری یا ترانه‌های عامه مردم چیزی در دست نداریم ولی محقق است که این رسم از زمان بسیار قدیم در ایران معمول بوده و هنوز هم نمونه آن در ایران از بین نرفته و میان مردم این سرزمین باقی و برقرار است .

مثلاً «در آذربایجان هنوز هم رسم است که هر حادثه شگفتی که روی میدهد، مثلاً جوانی دل بدختری باخته راز او از پرده بیرون می‌افتد و جانفشانیها و فداکاریها از او دیده میشود، یا کسی در جنگ یا هر پیش آمد دیگری دلیریها از خود نشان میدهد، کسانی بید رنگ آن داستان را بشیوه عامیانه خود بشمر در آورده در بزرها و قهوه‌خانه‌ها با آواز و همراه سرنا میخوانند . اینگونه کسان را در تبریز «عاشق» مینامند و تا چند سال پیش دسته معروفی بودند ولی رفته رفته کمتر شده‌اند . منشأ این رسم ارمنستان بوده و از آنجا بآذربایجان رسیده، زیرا این کار در ارمنستان بسیار معروفتر بوده و رواج بسیاری داشته است که صدهاتن از این راه زندگانی کرده و راه و رسم برای خود داشته‌اند .»

در سایر شهرها و نقاط ایران نیز کمابیش نظیر این بوده و حتی هم اکنون نیز با اندک توجه و زحمتی میتوان تصانیف بسیاری که هر کدام بر اثر بروز پیش آمدی سروده شده، بدست آورد ولی متأسفانه میدان این عمل بسیار محدود است و فراتر از ده بیست سال پیش نمیرود زیرا اغلب و بلکه همه تصانیف قدیمی بعلاقی که درجائی ثبت و نوشته نشده و شعر او نویسندگان و تذکره نویسان ما تنازل بجمع آوری آنها ننموده‌اند، از میان رفته و فراموش شده است که اگر چیزی از اینگونه تصانیف درجایی بدست آید بسیار ذقیمت بوده و از نظر فولکلور ایران دارای اهمیت فراوانی خواهد بود .

اینک برای مثال یکی از اینگونه تصانیف‌های قدیمی را که مربوط

بزمان زندیه و از شهر شیراز است در این مجله می آوریم^۱ و از خوانندگان گرامی نیز خواهش داریم که اگر به ترانه‌ها یا تصانیفی از این قبیل دسترسی دارند با شرح مختصری راجع بآن برای درج در مجله موسیقی بفرستند که با امتنان بنام خودشان چاپ خواهد شد.



لطفعلی خان زند آخرین پادشاه زندیه شاهزاده‌ای بود زیباروی و شجاع و با شهامت و در امور جنگی و فرماندهی بسیار کار آزموده و زبردست و بدین جهت مردم ایران بخصوص شیرازیان نسبت باو علاقه‌ای خاص داشتند ولی متأسفانه وجود حاج ابراهیم خان شیرازی در دستگاه او که نسبت بشاهزاده خائن بود، و خوی متکبرانه خود شاهزاده، باعث بدفرجامی وی گردید، باین تفصیل که در سال ۱۲۰۵ هجری قمری که لطفعلی خان برای روبرو شدن با آغا محمدخان بشمال لشکر کشید، حاجی مذکور از غیبت او استفاده کرده با قول و قرارى که مخفیانه با خان قاجار گذاشته بود، کلیه نگهبانان ارك سلطنتى را دستگیر ساخته، با توقیف فرماندهان، شیراز را بچنگ آورد و بعداً با ارتباط با برادرانش که در لشکر شاهزاده زند بودند شورشى در میان لشکریان ایجاد نمود. لطفعلی خان در حالیکه لشکریان و اطرافیان از اطراف او پراکنده شده بودند بامید اینکه دوباره شهر را بدست آورد به شیراز عقب نشست ولی بعلت متفرق شدن سپاهیان مجبور گردید که بسوی بنادر فارس فرار نماید

لیاقت و شهامت لطفعلی خان مخصوصاً از این ببعده که مجبور گردید با نبردهای نامنظم و جنگ و گریز از جلو دشمن در آید بطور درخشانی جلوه گر گشت

اونخست به لشکریان آغامحمدخان که برای پشتیبانی حاجی ابراهیم خان بشیراز فرستاده بود غلبه یافت ولی سپس بر اثر يك اشتباه جنگی مجبور

۱ - متأسفانه از نوت موسیقی تصنیف مورد بحث نمونه قابل اطمینانی بدست نیامده . امید است که در یکی از شماره‌های آینده نوت موسیقی دقیق این تصنیف را نیز بنظر خوانندگان علاقمند برسانیم .
مجله موسیقی

شد پیایی عقب نشینی نماید، تا سرانجام در جنگی که در بم روی داد باز بر اثر خیانت زخمی و گرفتار گردید و بدست لشگریان آغا محمدخان افتاد .
خان قاجار بعلمت کینه دیرینه ای که با خاندان زند داشت دستور داد چشمانش را از حدقه در آوردند و بنا بر روایتی خود او باین کار دست زد و بعلاوه نسبت باو بی احترامیهای ناگفتنی رواداشت و سپس بتهران فرستاد که در اینجا بدار آویخته شد .

سرگذشت اندوه بار این شاهزاده نجیب و محبوب زند با خیانت حاجی ابراهیم خان شیرازی و رفتار وحشیانه خان قاجار در دل مردم ایران که دوستار آن خاندان بودند بسیار مؤثر افتاده نفرت آنها را برانگیخت ولی چون عملاً کاری از دستشان برای بروز این نفرت بر نمی آمد از اینرو با نقل داستان رشادتهای شاهزاده زند آبی بروی سوز دل خود پاشیده با سرودن اشعار و تصنیفهایی احساسات و وفاداری خود را بروز میدادند .

از جمله تصنیفهای دلسوزانه که باین مناسبت سروده شده است تصنیفی است که در شیراز میخوانده اند و خوشبختانه بمناسبت ثبت در کتاب A Tour to Sheeraz تألیف ادوارد اسکات و ارینگ (۱۸۰۷) که در همین ایام در شیراز بوده برای ما بیادگار مانده اینک در اینجا آورده میشود .

نوع دیگری از این تصنیف نیز وجود داشته که اصل آن که اتفاقاً از « چالانچی خان » سرده سازهندگان دربار فتحعلی شاه شنیده شده بوده ، متأسفانه در بین نیست ولی ترجمه انگلیسی آن در کتاب « اشعار عامیانه ایران » گردآوری الکساندر کودز کو چاپ ۱۹۴۲ آورده شده است . اینک خود تصنیف :

بالای بان اندران	قشون آمد مازندران
جنگی کردیم نیمی تمام	لطفی میرو شهر کرمان
حاجی ترا گفتم پدر	تو مارا کردی در بدر
لطفعلی خان بلهوس	زن بچست بردند تبس
	خسرو دادی دست قجر
	لعنت بریش تو پدر
	آواز پی در پی میاد
	آواز پی در پی میاد
	آواز پی در پی میاد
	آواز پی در پی میاد

تبس کجا طهران کجا	مانند مرغی در قفس	آواز بی در پی میاد
لطفعلی خان مرد رشید	باز هم صدای نی میاد	آواز بی در پی میاد
مادر، خواهر جامه درید	هر کس رسید آهی کشید	آواز بی در پی میاد
	لطفعلی خان بختش خوابید	آواز بی در پی میاد
بالای بان اندران	باز هم صدای نی میاد	آواز بی در پی میاد
بالای بان دلکشا	قشون آمد مازندران	آواز بی در پی میاد
	مردشت ندارد پادشاه	آواز بی در پی میاد
لطفعلی خان میرفت میدان	صبر ازمن و داد از خدا	آواز بی در پی میاد
	مادر میگفت شوم قربان	آواز بی در پی میاد
لطفعلی خانم هی میکرد	دلش برغم رخس گریان	آواز بی در پی میاد
	کلاب نبات بامی میخورد	آواز بی در پی میاد
اسب نبله نوزین است	بخت خوابید لطفعلی خان	آواز بی در پی میاد
	دل لطفی پراز خون است	آواز بی در پی میاد
و کیل از قبر در آرد سر	باز هم صدای نی میاد	آواز بی در پی میاد
	بیند گردش چرخ خضر	آواز بی در پی میاد
لطفعلی خان مضطر	باز هم صدای نی میاد	آواز بی در پی میاد
	آخر شد بکام قجر	آواز بی در پی میاد
	باز هم صدای نی میاد	آواز بی در پی میاد

این تصنیف را حتی تا سالهای اخیر نیز عوام کرمان مخصوصاً «کولیهای» آن استان بانی و کمانچه میخوانده اند چنانکه آقای کوهی کرمانی که در سال ۱۳۳۵ ه. ق. سفری به بم کرده بوده شکل دیگری از این تصنیف را که از قول مادر شاهزاده زند سروده شده از زبان کولیهاشنیده و بصورت زیر یادداشت کرده است ۱ :

هر دم صدای نی میاد	آواز بی در پی میاد
لطفعلی خانم کسی میاد	روح و روانم کی میاد
آرام جانم روح روانم	
گران میاد شیهه زنان	چون پایفر ۴ از آسان

۱ - مجله یادگار سال سوم شماره سوم .

۲ - پایفر بلهجه کرمانی یعنی رعد .

مانند شاهین پسر زنان چون باد و چون آب روان
 نعلش طلا زینش طلا
 غران بود چون آسمان لطفعلی خانم روز ۹ آن
 قد سرو و ابروها کمان شمشیر دستش خون فشان
 چون وارد میدان شود سرها فتد روی زمین

۱ - کرمانیها «روز» را بمعنی خورشید هم استعمال میکنند .

